



گزارشی درباره

منابع

نزهة القلوب (بخش اول)

* محسن الویری

اگر مرگ ابوسعید ایلخانی را در سال ۷۳۶ ق. بدانیم^{۱۶} و سال تألیف نزهة القلوب را ۷۴۰ ق. ۱۷، ادعای تألیف کتاب در عهد ابوسعید^{۱۸} درست به نظر نمی‌آید.

تاریخ وفات حمدالله به طور دقیق معلوم نیست ولی عموماً سال ۷۵۰ ق. / ۱۳۴۹ م. را به عنوان سال رحلت او قید کرده‌اند.^{۱۹}

نزهة القلوب

متن کامل این کتاب از یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه تشکیل شده است. در مقدمه کتاب اطلاعاتی معمولی درباره آسمان و ستاره‌ها و فصل‌ها و کلیاتی درباره زمین و طول و عرض و اقالیم هفت‌گانه آمده است. مقاله اول نیز از معادن و گیاهان و حیوانات بحث می‌کند و مقاله دوم به انسان (از نظر تشریحی) اختصاص دارد. مقاله سوم در جغرافیاست و خاتمه کتاب به ذکر عجائب بر و بحر ربع مسکون اختصاص یافته است.^{۲۰}

لسترنج عقیده دارد متن موجود نزهة القلوب ناقص بوده و از سوی نویسنده به پایان نرسیده است؛ زیرا در قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی باقی مانده، عناوینی به رنگ قرمز تعیین شده و در ذیل آن چیزی نوشته نشده است ولی در نسخه‌های متأخرتر، این عناوین حذف شده است.^{۲۱} در کتاب تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی در بحث از گرایش‌های جدید نقشه نگاری اسلامی (با تکیه بر شبکه‌هایی از خطوط عمودی و افقی در حکم طول و عرض جغرافیایی) به عنوان یک نمونه قابل ذکر، از نقشه حمدالله مستوفی سخن به میان آمده است^{۲۲} که با تنها نقشه موجود در کتاب که برای تعیین قبله رسم شده است^{۲۳} چندان سازگاری ندارد و معلوم نیست مراد از نقشه مستوفی چیست؟

نسخه‌های خطی نزهة القلوب بسیار متعدد است و در کتابخانه‌ها و موزه‌های دنیا یافت می‌شود. لسترنج در مقدمه خود بر این کتاب، از ۳۶ نسخه خطی که مورد مراجعه وی برای تصحیح کتاب بوده یاد می‌کند^{۲۴}. ظاهراً ورود این کتاب به صحنه آثار چاپی، نخستین بار در

حمدالله مستوفی

حمدالله یا حمد^۱ ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی در سال ۶۷۹ ق. / ۱۲۸۰ م. به دنیا آمد. خانواده حمدالله نسب خود را به حرین یزید ریاحی می‌رسانند^۲. خاندان او در عهد پادشاهان مختلف ایران غالباً به شغل استیفای ولایات منصوب و مشغول بوده‌اند^۳. از جمله پدر جد او در عهد سلاجقه، مستوفی دیوان سلاطین عراق^۴ و برادرش نائب دیوان وزارت بوده است^۵. ظاهراً این خاندان به همین دلیل به مستوفی مشهور شده‌اند^۶. حمدالله خود نیز مستوفی بوده و تحت حمایت وزیر اعظم رشیدالدین فضل‌الله و در روزگار سلطان ابوسعید ایلخانی نوه بزرگ هلاکو، به روایتی مستوفی محاسبات کشور^۷ و به روایتی دیگر رئیس کارهای مالی قزوین، ابهر، طارمین و زنجان بود^۸. حمدالله قطعاً مدتی نیز مستوفی عراق عرب و به طور مشخص بغداد بوده است، خود او در این زمینه چنین می‌گوید: «... و من در بغداد به وقت آنکه تقریر اموال آنجا می‌کردم نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند...»^۹ دیگر اطلاعاتی که از متن نزهة القلوب درباره شخص مستوفی به دست می‌آید زیاد نیست. یکی مسأله مسافرت‌ها و مشاهدات او در حین سفر است که حداقل در دو مورد (حله^{۱۰} و اردبیل^{۱۱}) بدان اشاره کرده است و دیگری مسأله گرایش مذهبی او. ظاهراً در هیچ یک از منابع، اشاره به مذهب او نشده و در نزهة القلوب نیز اظهار نظر روشن و صریحی در این باره نمی‌توان یافت؛ برخی تعبیر نوعی گرایش شیعی را در او تأیید می‌کنند^{۱۲} و موازادی نیز وجود دارد که مانع اعتقاد جازم به شیعی بودن او می‌شود^{۱۳}. حمدالله مستوفی پس از اعدام رشیدالدین در خدمت فرزندش غیاث‌الدین بود، ولی از سرگذشت او پس از اعدام غیاث‌الدین (۷۳۶ ق.) اطلاع دقیقی در دست نیست^{۱۴}. از مستوفی سه کتاب بر جای مانده است:

ظفر نامه، تاریخ گزیده و نزهة القلوب^{۱۵}.

* دکتری رشته تاریخ و تمدن اسلامی و عضو هیئت علمی دانشگاه امام جعفر صادق (ع)

سال ۱۸۵۸ م. بود که ب. بورن B. Born بخشهای مربوط به مازندران، قومنس و گیلان را در صفحات ۸۱ تا ۸۵ جلد چهارم مجموعه خود به نام Que Muhammedanische (سن بطرز بورگ، ۱۸۵۸ م.) به چاپ رساند.^{۲۵} پس از آن در سال ۱۸۹۴ م. (۱۳۱۱ ق.) متن کامل نزهةالقلوب (شامل مقدمه و هر سه مقاله) به اهتمام میرزا محمد شیرازی مقلد به ملک‌الکتاب به طریقه چاپ سنگی منتشر شد.^{۲۶} این نسخه به رغم فوایدی که داشت بسیار مغلوب بود.^{۲۷} پس از آن در سال ۱۸۹۷ م. بخشهای مربوط به «عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، موغان و اران، شروان و گرجستان» از سوی سی. شيفر c. schefer در ذیل سیاستنامه Nameh supplement au siasset به چاپ رسید. (پاریس، ۱۸۹۷ م. صص ۱۴۱ - ۲۸۳۰). ظاهراً اولین ترجمه نزهةالقلوب نیز به سال ۱۹۰۲ م. برمی‌گردد که لسترنج فشرده‌ای از بخشهای مربوط به ایران و بین‌النهرین (Mesopotamia) را در نشریه انجمن پادشاهی مطالعات آسیایی (journal of the Rojal Asiatic society) به چاپ رساند.^{۲۹} در حال حاضر نیز مراد از نزهةالقلوب همان بخش جغرافیایی آن می‌باشد که در سال ۱۹۱۵ م. از سوی ج. لسترنج G. Le strange چاپ شده است و نسخه افست شده آن از سوی انتشارات «دنیای کتاب» در سال ۱۳۶۲ ش. مورد استفاده تهیه کننده این گزارش بوده است.

ارزیابی‌ها درباره کتاب

از سخن حاجی خلیفه برمی‌آید که او همه کتاب را به دیده قبول نگریسته و ارزیابی مثبتی از آن دارد:

«... هو کتاب دل علی فضیلة جامعه، فانه ذکر فيه من عجائب البلدان ما یحیر العقول و اظهر غرائب خواص الاشياء»^{۳۰}

اما بعضی از صاحب‌نظران، تنها بخش جغرافیایی کتاب (مقاله سوم) را سودمند دانسته و آن را برتر از دیگر بخشهای این کتاب و حتی تألیف دیگر حمدالله مستوفی یعنی تاریخ گزیده شمرده‌اند.^{۳۱}

برخی نیز در بخش جغرافیایی کتاب، بخش مربوط به ایران را برتر دانسته‌اند، زیرا گزارشی به زبان فارسی از ایران، پس از سپری شدن ویرانی تاتار و درست پس از سفر مارکوپولو به دست می‌دهد.^{۳۲}

همچنین به نظر صاحب‌نظران، کتاب از چند مزیت برخوردار است:

۱. مؤلف از منابع جغرافیایی پیش از خود مانند المسالک و الممالک ابن خردادبه، معجم‌یاقوت، عجائب‌المخلوقات قزوینی به خوبی استفاده کرده است.^{۳۳}
۲. مؤلف به اقتضای شغل خود به اطلاعاتی مانند صورتهای مالیاتی و اسناد دیگر دسترسی داشته که دیگران از آن محروم بوده‌اند.^{۳۴}
۳. مؤلف بویژه در موارد مربوط به ایران، تنها به منابع و کتب موجود بسنده نکرده، بلکه اطلاعاتی را نیز از طریق مسافرت و مشاهدات شخصی گردآوری کرده است.^{۳۵}

بررسی اجمالی مفاد کتاب

حمدالله مستوفی بخش جغرافیایی نزهةالقلوب را بیشتر به منظور شناساندن ایران نگاشت: «... بیشتر غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است.»^{۳۶} اما گاه به دیگر سرزمینها به لحاظ اهمیتی که دارند و یا برای تیمن و تبرک اشاره کرده و به شرح آنها پرداخته است. مستوفی کتاب را با بحث از حرمین شریفین و مسجدالاقصی آغاز نموده و سپس به معرفی ایران‌زمین پرداخته است و آنگاه مباحث کتاب را با صحبت از این ایالتها پی گرفته است: عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، اران و موغان، شروان و گشتاسفی، روم، ارمن، دیار بکر و ربیع، کردستان، خوزستان، فارس، شبانکاره، کرمان، مغازه، نیمروز، خراسان، مازندران، قومنس و طبرستان و جیلانات. بقیه مطالب کتاب نیز چنین می‌باشد: کمیّت طرق ایران، جبال ایران و دیگر جبال مشهوره، معادن، انهار و عیون و آبار، بحار و بحیرات، ولایات طرف الشریقه، ولایات طرف الغربیه، ولایات طرف الجنوبیه، ولایات طرف الشمالیه، ولایات خارج ملک ایران. آخرین فصل کتاب تحت عنوان: «در ذکر عجائب که در بر و بحر ربع مسکون است» ظاهراً همان خاتمه متن کامل نزهةالقلوب باشد.

همانگونه که ملاحظه شد، محدوده جغرافیایی مورد بحث مستوفی تقریباً منحصر به ایران می‌باشد. ملاک تقسیم بندی او در همین محدوده نیز بر حسب ایالتهاست نه اقالیم هفت‌گانه و بنابر این بسا در یک ایالت که دو یا چند شهر در اقلیمهای مختلف قرار داشته باشند.^{۳۷} اما مستوفی در محاسبه مختصات جغرافیایی، ظاهراً پیرو مکتب یونان بوده و طول شهرها را از جزائر خالدات محاسبه کرده است.

منابع مورد استفاده مستوفی

مستوفی، جمعاً از ۲۹ کتاب نام می‌برد که خود مستقیماً از آنها مطالبی را نقل کرده است. او همچنین در مواردی با عباراتی مانند گفته‌اند، بعضی می‌گویند، فارسیان (یا...) گویند، در دیگر کتب، در کتب هیئت، در کتب نجوم و... از پیامبر مروی است و...^{۳۸} مطالبی را نقل کرده است و نیز در چندین مورد با ذکر نام شخصیهائی مانند فضل بن عباس، اثیرالدین الاومانی، الانوری، مولانا همادالدین تبریزی^{۳۹} و... بدون ذکر نام کتاب مطالبی را به نقل از آنان بیان کرده است. طبیعی است مبنای کار در این گزارش، تنها تکیه بر کتابهایی است که مستوفی از آنها نام برده است. در جدولی که ملاحظه خواهید فرمود، کتابهای مورد استفاده مستوفی به ترتیب کثرت نقل قول از آنها معرفی می‌شود. اطلاعات بیشتر درباره این کتابها و نیز مقایسه نقل قولهای مستوفی با مطالب متن اصلی کتاب مرجع، محور اصلی بقیه این گزارش را تشکیل می‌دهد که در ادامه خواهد آمد. در این جدول، علت مقدم داشتن قرآن بر دیگر منابع، هم‌سنخ نبودن این کتاب آسمانی با آنها می‌باشد.

ردیف	نام کتاب	تعداد ارجاعات	ردیف	نام کتاب	تعداد ارجاعات
۱	قرآن کریم	۳۰	۱۶	تدوین رافعی	۲
۲	عجائب المخلوقات	۹۶	۱۷	طبقات	۲
۳	صور الاقالیم	۴۵	۱۸	زبدة التواریخ	۲
۴	مسالك الممالک	۳۲	۱۹	استظهار الاخبار	۱
۵	تاریخ مغرب	۱۸	۲۰	کتاب التبیان	۱
۶	معجم البلدان	۱۷	۲۱	خسرو و شیرین	۱
۷	رسالة ملكشاهی	۱۱	۲۲	تسوخ نامه ایلخانی	۱
۸	فارس نامه	۱۰	۲۳	گرشاسف نامه	۱
۹	جامع (جوامع) الحكایات	۱۰	۲۴	تاریخ شام	۱
۱۰	تحفة الغرائب	۷	۲۵	مصنفات رشیدی	۱
۱۱	شاهنامه فردوسی	۵	۲۶	تاریخ قضای	۱
۱۲	تاریخ کرمان، سمط العلی	۴+۱=۵	۲۷	تفسیر کلی	۱
۱۳	مصایح	۳	۲۸	تاریخ بناکی	۱
۱۴	مجمع ارباب الملک	۳	۲۹	الآثار الباقیه	۱
۱۵	معارف ابن قتیبه	۲		جمع ارجاعات	۳۱۲

مقایسه نقل قولها در نزهة القلوب با مأخذ اصلی آنها

در این قسمت از گزارش به ترتیب جدول بالا، به نقل ارجاعات نزهة القلوب و مقایسه آن با مطالب موجود در منابع و مأخذ مورد استفاده مستوفی می‌پردازیم و نظر به محدوده گزارش حاضر از تفصیل نتایجی که می‌توان از این مقایسه‌ها به دست آورد، صرف‌نظر می‌کنیم. مراد از این نتایج نقل قولهای نادرست مستوفی و یا یاری رساندن نقل قول مستوفی به تکمیل بخش از دست رفته منبع مورد استفاده و مواردی از این قبیل می‌باشد.

۱. قرآن

نظر به اینکه در نقل قولهای مستوفی از قرآن کریم احتمال تحریف و... وجود ندارد، از تکرار آیه قرآن صرف‌نظر شد و لذا تنها نام سوره و شماره آیه ذکر می‌گردد.

ردیف	متن نزهة القلوب	متن مرجع مورد استفاده
۱	(بقاع شریفه): سبحان الذی اسرئى بعبده لیلاً من المسجد الحرام	اسراء - ۱
۲	الى المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله لثریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر (ص ۱) (مکه): اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً (ص ۲)	بقره - ۱۲۶

ابراهيم - ٣٧	(مكه):... بوادِ غيرذی زرع عند بيتك المحرم (ص ٢)	٣
بقرة - ١٥٨	(مكه): ان الصفا و المروة من شعائرالله (ص ٧)	٤
فجر - ٩	(ديه حجر، مقام قوم ثمود): و ثمود الذين جابوا الصخر بالواد (ص ١٥)	٥
شعراء - ١٤٩	(ديه حجر، مقام قوم ثمود): و تنحتون من الجبال بيوتاً (ص ١٥)	٦
شعراء - ١٥٥	(ديه حجر، مقام قوم ثمود): لهاشرب و لكم شرب يوم معلوم (ص ١٥)	٧
ص ٢٦	(بيت المقدس): يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق (ص ١٦)	٨
الانبياء - ١٠٥	(بيت المقدس): ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون (ص ١٧)	٩
هود - ٤٠	(كوفه): وفار التنور (ص ٣١)	١٠
اسراء - ٥	(مملكت فارس): بعثنا عليكم عباداً لنا أولي بأس شديد (ص ١١٢)	١١
بقرة - ٢٦١	(مرو): مثل الذين يتفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة ائبنت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة (ص ١٥٧)	١٢
نحل - ١٥	(در ذكر جبال ايران): والقي في الارض رواسي ان تميد بكم (ص ١٩٠)	١٣
نبا - ٧	(در ذكر جبال ايران): والجبال اوتاداً (ص ١٩٠)	١٤
اعراف - ١٤٣	(كوه احد): فلماً تجلى ربه للجبل جعله دكاً (ص ١٩١)	١٥
هود - ٤٤	(كوه جودي): وقيل يا ارض ابلعي ماءك و يا سماء اقلعي وغيضي الماء و قضى الامر و استوت على الجودي (ص ١٩٤)	١٦
كهف - ٩	(كوه رقيم): ذكرش در قرآن آمده است (ص ١٩٥)	١٧
بقرة ٦٣ و ٩٣ - نساء ١٥٤	(كوه طور سينا): و ذكرش در قرآن بسيار آمد (ص ١٩٨)	١٨
مریم - ٥٢ و...	(رود فرات): هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج (ص ٢٠٩)	١٩
فاطر - ١٢	(رود نيل): اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجزر فنخرج به زرعاً تأكل منهم اناهم و انفسهم افلا يبصرون (ص ٢١١)	٢٠
سجده - ٢٧	(سدّ يأجوج و ماجوج): ذوالقرنين ساخت و نص كلام مجيد شاهد اين تقرير است (ص ٢٤٣)	٢١
كهف - ٨٣ به بعد	(دمشق): ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد (ص ٢٤٩)	٢٢
فجر - ٧ و ٨	(شهرابله): و اسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذ اتاهم حيتانهم يوم سبتهم شرعاً و يوم لا يسبتون تا آية قوله تعالى فلما عتوا عمّا نُهِوا عنه فلما لهم كونوا قردة خاسئين (ص ٢٥٣)	٢٣
اعراف - ١٦٣ تا ١٦٩	(زمين اليون مملكت يمن): اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة (ص ٢٦٤)	٢٤
نساء - ٧٨	(زمين اليون مملكت يمن): اصحاب الرّس كه در قرآن ذكرشان آمده بدر منسويند (ص ٢٦٤)	٢٥
فرقان - ٣٨		

سبأ - ۱۲	(مدینة النحاس): وَ أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَ مِنَ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ (ص ۲۶۵ و ۲۶۶)	۲۶
سبأ - ۱۵	(سبأ): لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جِئْتَانِ مِنْ بَعِثِمْ مِنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبِّ غَفُورٌ (ص ۲۶۸)	۲۷
قصص - ۲۳ و ۲۴	(مدین): وَلَمَّا وَرَدْنَا مَدِينَنا وَ جَدَّ عَلَیْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ یَسْتَفْتُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْفِقُ حَتَّى یَصْدُرَ الرَّعَاءُ وَ ابِیْنَا شَیْخٌ كَبِیرٌ نَسْفِقُ لَهُمَا نَمٌّ تَوَلَّى إِلَى الظَّلَمِ (ص ۲۶۹)	۲۸
اعراف - ۱۵۹	(بدیگر کران آن مفازه (در مغرب) هم در ریگ روان شهری است...): وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (ص ۲۷۴)	۲۹
اعراف - ۱۳۷	(ولایت جفار از توابع مصر): وَ دَمْرُنَا مَا كَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا یَعْرِشُونَ (ص ۲۹۲)	۳۰

یاد آور می گردد شماره آیات قرآن در نسخ مختلف احتمالاً با یکدیگر تفاوت دارد نسخه مورد مراجعه در این گزارش، قرآن چاپ شده در عربستان (سال ۱۴۰۶ ق.) می باشد که در حال حاضر بهترین نسخه چاپ شده قرآن به شمار می آید.

۲. عجائب المخلوقات

مراد از این کتاب، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات نوشته زکریا بن محمد بن محمود القزوی (۶۰۲-۶۸۲) می باشد. گویا قزوی این کتاب را که در اصل به زبان عربی نوشته بود، برای شمس الدین جوینی صاحب دیوان دوره هلاکو و اباقآن به فارسی برگردانده است. نسخه ای که در تهیه این گزارش مورد استفاده قرار گرفته است متن عربی کتاب چاپ شده از سوی «ادارالتحریر للطبع و النشر» می باشد.

ردیف	متن نزهة القلوب	متن مرجع مورد استفاده
۱	بابل (و چاه موجود روی تلی که قلعه حله است): هاروت و ماروت در آنجا محبوسند (ص ۳۷)	فأتی [مجاهد] بابل فلقبه حجاج و قال: ما تصنع هیهنا؟ قال: لِحاجة: أن تسیر الی رأس الجالوت لثرینی هاروت و ماروت... فانطلق به حتی اتی موضعاً... فرغ صخرة فاداشبه سرداب... (ص ۱۴۹)
۲	کوه ابلستان بروم: در میانش شکافست و راه از او بیرون می رود هر که خواهد که ازو عبور کند همان زمان نان و پنیر می باید خورد تا به سلامت بگذرد و الا از عفونت آن ممزرنجور شود و این معنی در آن ولایت مشهور است. (ص ۱۹۰)	جبل اولشان بارض روم: فی وسط هذا الجبل درب فیه دوران من اجتاز فیه و هو فی حال اجتيازه يأکل الخبز بالجبن و یدخل من اوله و یخرج من آخره، لا یضره عضه الکلب الکلب و ان عض انساناً غیره یعبر بین رجلی هذا المجتاز یأمن من غائلته و هذا امر مشهور عندهم (ص ۱۲۶)
۳	کوه ارجان بطبرستان:	جبل الارجان:

<p>بارض طبرستان، فيه ماء يتقاطر من الجبل من كل جانبه، و من كل قطرة ينمقد حجراً مسدساً او مثنماً والناس يتخذون منه الخرز (ص ۱۳۶)</p>	<p>بر آن کوه آبی از سنگ فرو می چکد و در حال باشکال مسدس و مثن و مخمس و غیر آن حجر می شود و مردم آن را بر سبیل مهره بکار می برند (ص ۱۹۱)</p> <p>در وصف همدان:</p> <p>از کوه الوند چهل و دو رود بشیب می آید (ص ۱۹۱)</p> <p>کوه التز:</p> <p>مزار او ایس قرنی رضی الله عنه در آنجا است (ص ۱۹۲)</p>	<p>۴</p> <p>۵</p>
<p>جبل الجودی:</p> <p>استوت علیه سفینه نوح كما اخبر الله تعالى و قد بنى فيه عليه الصلاة والسلام مسجداً و هو باق الى الآن تزوره الناس (ص ۱۲۸)</p>	<p>کوه جودی:</p> <p>بر آن کوه تا زمان بنی عباس پاره‌های کشتی نوح عم باقی بوده و نوح بر آن کوه دهی ساخت معروف بسوق ثمانین (ص ۱۹۴)</p>	<p>۶</p>
<p>جبل نهاوند:</p> <p>قال [مسعود بن مهلهل]: ... ما يرى في وقت من الاوقات قلة الجبل منحسراً عن الثلج الا و قد وقعت فتنة و اهرقت الدماء من الجانب الذي يرى منحسراً و هذه ايضاً صحيحة باجماع تلك الناحية (ص ۱۲۹)</p>	<p>کوه دماوند:</p> <p>اگر بر طرفی از آن قلّه برف خالی شود چنانکه زمین را بسپاهی توان دید بر آن طرف که مرئی بود خونریزش عام شود (ص ۱۹۴)</p>	<p>۷</p>
<p>جبل ساوه:</p> <p>فيه غار شبه ابوان يسع الف نفس و في آخر الغار قد برز من سقفه اربعة احجار شبيهة بشدى النساء يتقاطر الماء من ثلاثة و الرابع يابس، قالوا مصه كافر فيبس و تحتها حوض يجتمع الماء فيه و ماؤه طيب غير متغير مع طول وقوفه (ص ۱۳۱)</p>	<p>کوه ساوه:</p> <p>در آن کوه غاریست بر شیوه ابوانی و در آنجا نقوش و اشکال بسیار و در آخر غار حوضی است بر بالای آن حوض چهار سنگ به شکل پستان زنان و از آنجا پیوسته آبی فرو می چکاند و در حوض جمع می شود و از کثرت ایستادن متغیر نمی شود (ص ۱۹۶)</p>	<p>۸</p>
<p>جبل سیلان:</p> <p>عن رسول الله صلى الله عليه و سلم: من قرأ فسبحان الله... و كذلك تخرجون، كتب الله له من الحسنات بعدد كل ودق [= المطر] و ثلج وقع على جبل سيلان، قيل: و ما سيلان يا رسول الله به قال: جبل ارمينية و آذربايجان، عليه عين من عيون الجنة و فيه قبر من قبور الانبياء (ص ۱۳۱)</p>	<p>کوه سیلان:</p> <p>از رسول صلعم مرویست من قرء فسبحان الله حين تمسون... و كذلك تخرجون، كتب الله تعالى له من الحسنات بعد و ذلك بمقدار ورقة ثلج يسقط على جبال سيلان قبل و ما سيلان يا رسول الله قال جبل من بين ارمينية و آذربايجان عليه عين من عيون الجنة و فيه قبر من قبور الانبياء (ص ۱۹۶)</p>	<p>۹</p>
<p>جبل سرانديب:</p> <p>هو الجبل الذي اميط عليه آدم عليه السلام و هو بأعلى الصين في بحر الهر كند ذاهب في السماء يراه البحر يون من مسافة ايام و فيه اثر قدم آدم عليه السلام مغموسة في الحجر. ويرى على هذا</p>	<p>کوه سرندیب:</p> <p>آنجا مهبط آدم عم... از همه جبال آن حدود بلندتر است و بچندروزه راه در بحر توان دید اثر قدم آدم عم بر آن سنگ پیداست... همه روزه بی آنکه برقی جهد و سحاب بود باران بر</p>	<p>۱۰</p>

<p>الجبل كل ليلة كهيفة البرق من غير سحاب ولا بد له في كل يوم من مطر يغسل موضع قدم آدم عليه السلام ويقال: انّ الياقوت الاحمر يوجد على هذا الجبل تحدره السيول والامطار الى الحضيض ويوجد به الماس ايضاً و به يوجد المود (ص ۱۳۲) جبل شقان:</p>	<p>آنجا بارد و گرد از روی آن شوید و مردم آن نشان را بس متبرک می دانند و در آن حوالی معادن یاقوت و سنبلدج و بلور است و در آن زمین پارهای الماس فراوان ریخته باشد... و بر آن کوه چوب عود و دیگر عطریات است (ص ۱۹۶ و ۱۹۷) کوه شقان:</p>	۱۱
<p>ذکر بعض فقهاء خراسان انّ من داخله غاراً من دخله برئ من المرض ... ای مرض کان کان و ذکر ايضاً ان به جبلاً آخر من ارتقى ذروته لا يحس بشيء من هبوب الريح، حتى يبقى بينه و بين اعلى ذروته ذراعان وهناك يحس بهبوب الريح (ص ۱۳۳) جبل صور:</p>	<p>در آن کوه غاریست هر که سر در آنجا برد از عفونت ایخره آن رنجور شود و هم در آن حدود کوهی است که رفتن بر آنجا از قوت باد بهیچ چیز محس نتواند شد و چون بر فرازش روند هیچ باد نبود (ص ۱۹۷) کوه صور:</p>	۱۲
<p>قال صاحب تحفة الغرائب: بارض کرمان جبل من اخذ منه حجراً و كسره برئ في وسطه شبه صورة انسان، قائماً أوقاعداً أو مضطجماً و ان دقت هذا الحجر ثم سحقته و حللته في الماء حتى يرسب تری في الراسب مثل ماكان في الحجر (ص ۱۳۳) جبل طارق:</p>	<p>در آن کوه سنگی است بر مثال آینه درو اشکال می توان دید و چون بآب میسایند آن مسحوق همین خاصیت دارد و دیدار اشیاء دهد (ص ۱۹۷) کوه طارق بطبرستان:</p>	۱۳
<p>بطبرستان ذکر ابو الريحان الخوارزمي في الآثار الباقية من تصانيفه ان في هذا الجبل مغارة فيها دكة تعرف بدكة سليمان بن داود عليهما السلام اذا لطخت بشئ من الانتذار انفتحت السماء و لاتزال تمطر حتى يزال القدر عنها (ص ۱۳۴) جبل قاف:</p>	<p>در آن کوه غاریست و در آنجا دکه که آن را دکه سلیمان خوانند و ببرکت او معظم دارند و اگر آن را بقاذورات چیزی ملوث کنند هوا متغیر شود و صاعقه و بارندگی آرد و تا آن را پاک نکنند فرو ننشیند (ص ۱۹۷ و ۱۹۸) کوه قاف:</p>	۱۴
<p>قال المفسرون: انه جبل محيط بالدنيا و هو من زبرجدة خضراء منه خضرة السموات و وراء عالم و خلائق لا يعلمهم إلا الله تعالى (ص ۱۳۶) جبل کرمان:</p>	<p>همه بیخ کوهها بدو پیوسته است چون حق سبحانه و تعالی را با قومی غضب... (ص ۱۹۸) کوه کرمان:</p>	۱۵
<p>عند ناحية المعادن جبال فيها صخور، اذا اشتعلت فيها النار انقادت كما يتقد الحطب (ص ۱۳۶) جبل مورکان:</p>	<p>درو سنگی است که چون همیشه درو آتش می گیرد و آن را بجای همیشه بکار می دارند (ص ۱۹۹) کوه مورجان:</p>	۱۶
<p>بارض فارس. فيه كهف يتقاطر الماء من سقفه قالوا: ان دخل الكهف واحد خرج من الماء ما يكفى الواحد و ان دخل الف خرج من الماء ما يكفى الالف (ص ۱۳۷) جبل هرمز:</p>	<p>در آن کوه غاریست و از سقف او آبی فرو می چکد و اگر یک کس در آنجا رود و اگر صد کس چندان آب فرو چکد که همه سیراب شوند و زیادت و نقصان نبود (ص ۲۰۰) کوه هرمز بطبرستان:</p>	۱۷
<p>بارض طبرستان جبل يسمى هرمز ينزل منه الماء وينصب الى وهدة. فاذا صاح الانسان صيحة يقف و اذا صاح اخری</p>	<p>در آن کوه غاریست و درو آب روان چون یکی آنجا رسد و بانگ کند آب باز ایستد و اگر دیگری بیاید، بانگ کند، آب روان</p>	

<p>یسبل...وهكذا (ص ۱۳۷)</p> <p>جبل جوشن:</p> <p>في يمين حلب. فيه معدن النحاس الاحسن قيل انه بطل منذ عبر عليه الحسين رضى الله عنه و كانت زوجة الحسين رضى الله عنه حاملا فاسقطت هناك فطلبت منهم الماء في ذلك الجبل فتمنوها و شترها فدعت عليهم فالى الآن من عمل فيها لا يريح (ص ۱۲۸)</p>	<p>شود و بدین صورت بیانگی میروود و بیانگی می ایستد (ص ۲۰۰)</p> <p>۱۸ (معدن به) کوه جوشن:</p> <p>در اول حاصل بقیاس داشت چون اهل البیت امیرالمؤمنین حسین بن علی عم را به اسیری بر آنجا گذراندند و آن قوم بدان حال ایشان را شماتت کردند و حرم حضرت امیرالمؤمنین حسین عم را از قهر گرما اثر کرده و بچه بزبان رفت آن معدن را برکت نماید اکنون آنچه برو خرج کنند بدشواری باز دهد (ص ۲۰۳)</p>	<p>۱۸</p>
<p>قال صاحب تحفة الغرائب: ان في هذا الريع المسكون مائتين و اربعين نهراً طوالاً منها ما طوله من خمسين فرسخاً الى مائة فرسخ الى الف فرسخ (ص ۱۳۸)</p>	<p>در ریع مسکون دویست و چهل و چند رود بزرگ است که طول کمترینش پنجاه فرسنگ است و بزرگترین بهزار فرسنگ می رسد (ص ۲۰۸)</p>	<p>۱۹</p>
<p>روي انه اربعة انهار من الجنة: النيل و الفرات و سبجان و جیحان (ص ۱۴۱)</p>	<p>رسول صلعم فرمود: سبجان و جیحان و الفرات و النيل کلها من انهار الجنة (ص ۲۰۹)</p>	<p>۲۰</p>
<p>نهرالفرات:</p> <p>و عن علی بن ابی طالب رضى الله عنه انه قال: درست مانند نقل مستوفی و روی عن جعفر الصادق رضى الله عنه انه شرب من ماء الفرات ثم ازداد و حمد الله تعالى و قال درست مانند نقل مستوفی (ص ۱۴۱)</p>	<p>نهر فرات:</p> <p>از امیرالمؤمنین علی (ع) مرویست قال: یا اهل الکوفة ان نهرکم هذا یصب الیه میزابان من الجنة. و از امام جعفر الصادق (ع) مرویست که از آن آب خورد و دوسه بار مکرر گردانید و آن را مدح و ثنا گفت و فرمود:</p>	<p>۲۱</p>
<p>نهر نیل:</p>	<p>ما اعظم برکتہ لوعلم الناس ما فيه من البركة لضربوا علی حافتيه القباب ولولا ما يدخله من الخطائين ما اغتمس فيه ذو عاهة الأبرأ (ص ۲۱۰)</p>	<p>۲۲</p>
<p>ذكر عبدالرحمن بن عبدالرحمن بن الحكم ان المسلمين لما فتحوا مصر جاء اهلها الى عمرو بن العاص رضى الله عنه و قالوا: ايها الامير ان لبلدنا سنة لايجرى النيل الا بها و ذلك انه اذا كان لاثنى عشرة ليلة من شهر بؤونة عمدنا الى جارية بكر فأرضينا ابويها و جعلنا عليها من الحلى و الثياب افضل ما يكرن و القيناها في النيل ليجرى. فقال لهم عمرو: ان هذا في الاسلام لا يكون. فأقامرا ببؤونة و ابيب و مسرى و الماء لايجرى قليلاً و لا كثيراً و هم الناس بالجلء، فلما رأى عمرو ذلك كتب الى عمر بن الخطاب رضى الله عنه يعلمه بذلك فكتب في جوابه: اما بعد فقد اصبحت في ان هذا في الاسلام</p>	<p>رود نیل:</p> <p>در زمان جاهلیت هر چند گاه آب نیل بسته شدی تا دختری صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته درو نیفتکندندی روان نشدی در زمان عمر بن خطاب این حال واقع شد عمرو عاص که از قبل او حاکم مصر بود صورت قضیه بدو انهاء کرد جواب فرستاد تا بر سفالت نوشته من عبد الله عمر بن الخطاب الی نیل مصر اما بعد فان تجرى من قبلک فلا تجرى و ان كان الواحد القهار ان يجریک فسنال الله الواحد القهار ان يجریک و در آب انداختند روان شد و دیگر باز نایستاد (ص ۲۱۱ و ۲۱۲)</p>	<p>۲۲</p>

<p>لا يكون و قد بعثت اليك بطاقة فالتقى في داخل النيل. فاذا في الكتاب... فسائق عمروين العاص البطانة في النيل قبل الصليب بيوم و قد نهياً اهل مصر للجلاء فاصبحوا يوم الصليب و قد اجرى الله تعالى النيل سبعة عشر ذراعاً في ليلة واحدة (ص ١٤٣)</p>		
<p>زيبق: جبل البرانس باندلس فيه معدن الكبريت الاحمر و الاصفر و معدن الزئبق و هو غزير جداً (ص ١٢٧)</p>	<p>معدن زيبق (مستوفى آن را به نقل از صور الاقاليم آورده که با آن تطبیق ندارد ولی با جمله عجائب المخلوقات هماهنگی دارد): بهترین معادن زيبق بکوه برانس بولایت اندلس... (ص ٢٠٦)</p>	<p>٢٣</p>
<p>نهر الرّس: ... زعموا انه من عبر نهر الرّس بدجلة به اذا مسح برجليه ظهر امرأة عسرت ولادتها تضع في الحال. (ص ١٤٠)</p>	<p>آب ارس: هر که بر آن آب گذشته باشد چنانکه نیمه زیرین او در آب بوده باشد چون پای بر پشت حامله عسر الولاده فرو نهد وضع حملش آسانی شود (ص ٢١٢)</p>	<p>٢٤</p>
<p>نهر زوبر: بأذربايجان بقرب مزید [ظاهراً تصحیف مرند] لا يخوضه الفارس فاذا وصل الى قرب مزید يجرى تحت الارض اربعة فراسخ ثم يظهر على وجه الارض... اخبر به الشريف محمد بن ذى الفقار العلوى المزيدي (ص ١٤٠)</p>	<p>آب مرند: محمد ذوالفقار مرندی حکایت کرده که بمرند نرسیده بزمین پنهان می شود و بمقدار چهار فرسنگ بعد از آن بیرون می آید و بمرند می رسد (ص ٢٢٤)</p>	<p>٢٥</p>
<p>جزیره برطابیل: بها جبال يسمع منها بالليل صوت الطبل و الذف و الصياح المزعجة و الصيحة المنكرة (ص ٩٩)</p>	<p>جزیره برطابیل: هر شب از آنجا آواز بلایس می شنوند (ص ٢٣٢)</p>	<p>٢٦</p>
<p>جزیره القصر: هی جزیره فيها قصر ابيض يتراءى للمراكب ماذا شاهدوا ذلك تباشروا بالسلامة و الريح و الفائدة. ذكروا انه قصر مرتفع شاهق لا يدرى ما في داخله و كان بعض الملوك سار اليها فدخل القصر بأتباعه فغلبهم النوم و غدرت اجسامهم فلم يقدروا على الحركة، فبادر بعضهم الى المراكب و هلك الباقون (ص ١٠٠)</p>	<p>جزیره القصر: در آن جزیره کوهی است و بر آنجا سفید سنگی چون کوشکی جزیره را بدان باز می خوانند هر که بر سر آن سنگ می رود خواب بر او غلبه کند و اگر در خواب رود خفته باشد تا بمیرد و اگر غیرت کند که بزیر آید تا چند روز سست می باشد. (ص ٢٣٢)</p>	<p>٢٧</p>
<p>بحرالزنج: من ركب هذا البحر... لا يرى القطب الشمالي و بنات نعش ابدأ (ص ١٠٦)</p>	<p>دریای زنگ: در بعضی جزایر آنجا قطب شمالی نمی توان دید (ص ٢٣٥)</p>	<p>٢٨</p>
<p>الجزیره المحترقه: و هی جزیره واغلة... فالو ان الكوكب مطلع في كل ثلاثين سنة مرة، فاذا وصل الى سمت رؤسا يحرق ما في هذه الجزیره... فلما دنا الكوكب في سمت رؤوسهم ركبوا فيها و اخذوا معهم</p>	<p>جزیره واغله: در آن جزیره به هر سی سال کویکی طلوع کند که اگر فوق السماء باشد هرچه در آن جزیره بود همه بسوزد مردم آنجا چون برین حال واقف شوند از آن جزیره غیبت نمایند تا آن هنگام بگذرد</p>	<p>٢٩</p>

<p>ماخف من القماش... فلما علموا ان الكوكب زال عن سمت رؤوسهم عادوا الى الجزيرة فوجدوا جميع ما فيها رماداً فشرعوا في استئناف العمارة (ص ۱۰۶)</p>	<p>پس مراجعت نمایند و بتلافی خسارات سوختگی مشغول شوند (ص ۲۲۵ و ۲۲۶)</p>	
<p>عين الهم: ... و كان في عسكره، (رافع بن هرثمه) غواص كوفي فامرته ان يغوص و يعرف حالها، فغاص زماناً طويلاً. ثم خرج و قال: نزلت الف ذراع و ما رأيت لها اثرأ. و تسمى هذه العين عين الهم. (ص ۱۴۸)</p>	<p>بحیره چشمه زرچوبه: رافع بن هرثمه خواست قعرش بداند ملأحان را درو فرستاد گفتند که فریب هزارگز فرو رفتیم و بقعرش نرسیدیم (ص ۲۴۱)</p>	<p>۳۰</p>
<p>...؟ پیدا نشد (به این صورت) حجر باهت: اذا وقعت عليه عين الانسان يغلبه الضحك (ص ۱۵۸)</p>	<p>مدينة النحاس: سبب فقهه زدن مردم برویت مدینة النحاس آنکه در آنجا کوه سنگ باهت است و خاصیت این سنگ چنانکه هر آدمی که نظر بر آن افتد فقهه زند و خنده ناک شود (ص ۲۶۶)</p>	<p>۳۱</p>
<p>نهر زریز [شاید تصحیف زریز] و نهر اصفهان... مخرجه من قرية يقال لها بياكان... يغور في رمل هناك (اصفهان) و يخرج بكرمان ثم ينصب في بحر الهند (ص ۱۴۰)</p>	<p>زریز رود: از گاو خانی شصت فرسنگ گذشته، این آب در ولایت کرمان پیدا می شود و بدریای شرقی می ریزد (ص ۲۱۶)</p>	<p>۳۲</p>
<p>عين بادخاني: قال صاحب تحفة الغرائب: مكان بدمغان يسمى كهن به عين تسمى بادخاني فاذا اراد اهل الضيعة هبوب الريح عند الدياس لتنقية المحبوب اخذوا خرقة الحبيص و رموها في تلك العين فيتحرك الهواء و من شرب من مائها يتفتح بطنه و من حمل معه شيئاً من ذلك الماء اذا فارق مسعبه يصير حجراً (ص ۱۴۵)</p>	<p>چشمه بادخانی: به پنج فرسنگی دامغان... اگر از نجاسات چیزی دوفکنند باد و سرما و بارندگی پیدا شود و چون بردارند تمام فرو نشیند و چنانکه نجاست بیشتر بود باد و سرما بیش باشد (ص ۲۷۸ و ۲۷۷)</p>	<p>۳۳</p>
<p>جبل دامغان [احتمالاً] جبل مشهور... و على هذا الجبل عين ماء اذا ألقى فيها نجاسة تهب ریح قوية بحيث يخاف منه الهدم... و ذكره تحفة الغرائب (ص ۱۲۸)</p>	<p>چشمه ای است در میان عزنین و جیبال همین خاصیت دارد (مانند بند ۳۳) (ص ۲۷۸)</p>	<p>۳۴</p>
<p>سياه سنگ: قال صاحب تحفة الغرائب: بجرجان دوضع يسمى سياه سنگ، به عين على تل، تأخذ الناس ماءها للشرب و في الطريق اليها دودة، فمن اخذ من ذلك الماء و اصابت رجله تلك الدودة بصير الماء الذي... مرأ فيبرد و يوجد اليها مرة اخرى (ص ۱۴۶)</p>	<p>در ديه سياه سنگ به ولایت روغد از توابع مازندران در قعر چشمه کرمان اند جمعی که آب آورند اگر یکی از آن کرمان چیزی را بزیر پی ببرند آب سیوی او و هر که در عقب او آید گنده شود و هر که در پیش آبش خوش بماند (ص ۲۷۸)</p>	<p>۳۵</p>
	<p>در ولایت مازندران هر بیشه را که بپزند و بسوزانند تا زمین</p>	<p>۳۶</p>

	<p>هامون شود و بر آن زراعت کنند در سال اول بی آنکه تخم افشانند از آن زمین سوخته هندوانه شیرین حاصل شود (ص ۲۷۸)</p>	
<p>ایلاستان: قال صاحب تحفة الغرائب: ان بين اسفرايين و جرجان ضيعة تسمى ايلابستان، بهاعين ينبع منها ماء كثير فرما ينقطع في بعض الاوقات ويدوم انقطاعه شهراً فعند ذلك يخرج اهل الضيعة رجالها و نساؤها في احسن ثيابهم بالدنوف والشبابات و الملاهي و يرقصون عند ماء العيون و يلعبون، فان الماء ينبع و يجري و هو ماء كثير مقدار ما يدور رحوين (صص ۱۴۴ و ۱۴۵)</p>	<p>ایلاستان: به ديه ايلابستان ما بين اسفرايين و جرجان غاريسن لزو يك بيك آب بيرون مي آيد و در هر چند سال بيموجبي بسته شود و چند گاه در بند باشد تا اهل آن ديار مرد و زن لباسهاي خوب پوشيده با ساز ملاهي شادي كنان بر در غار روند و نوبت چند سماع دارند همان روز آب روان شد [شود] (ص ۲۷۸)</p>	<p>۳۷ ۳۸</p>
<p>عيون جبال سيران: تباحية باتيان جبال فيها عيون لا تقبل شيئاً من النجاسة و اذا التى فيها ماج و علا (ص ۱۴۵) بئر دماوند: بئر عميقة بجبل دماوند، يصعد منها بالنهار الدخان و بالليل النار و اذا رميت فيها شيئاً ينزل و يلبث ساعة ثم يرجع و يقع خارج البئر على الارض (ص ۱۵۰)</p>	<p>باميان: در باميان چشمه‌ای است که هر چند نجاسات درو افکنند قبول نکند... (تطابق ندارد) (ص ۲۷۸) در کوه دماوند چاهي است عمیق چنانکه کس قعر آن را ندانسته است و بروز از آنجا دودي برآید و شب آتش، اگر چیزی درو افکنند قوت بخار آن را بالا انگند. (ص ۲۷۹)</p>	<p>۳۹ ۴۰</p>
<p>عين قراور: من اغتسل بالعين التي بقراور تزول عنه حمى الربيع (ص ۱۴۷) با مطالب مربوط به همدان و نهاوند تطابق ندارد.</p>	<p>چشمه قراور: غسل در آن آب تب ربيع را زایل کند (ص ۲۷۹) به ولايت همدان بحدود نهاوند چشمه‌ای است که همان خاصيت چشمه ديه سپاه‌سنگ روغد دارد و همان کرمان در رهگذر آن چشمه‌اند... [ر.ک. بند] (ص ۲۸۰)</p>	<p>۴۱ ۴۲</p>
<p>قال صاحب تحفة الغرائب: بارض الجبال بقرب نهاوند عين في شعب جبل، من احتاج الى الماء لسقى الارض يمشي بهاء يدخل الشعب و عنده يقول بصورت رفيع: اني محتاج الى الماء... ثم يمشي نحو زرعه فالماء يجري نحو. فاذا انقضت حاجة يرجع الى الشعب عند العين و يقول: قد كفاني الماء و يضرب برجله على الارض فالماء ينقطع (ص ۲۸۱) پیدا نشد</p>	<p>در کوه نهاوند همدان شکافي است هر گاه که مردم آن حدود بآب محتاج شوند جهت زراعت يا باسيا بدر شکاف روند و پيانگ بلند آب طلبد آب از آن شکاف بيرون آيد و چون مقصود حاصل کنند همانجا روند و گویند که آب کافی است آب بایستد. (ص ۲۸۰ و ۲۸۱)</p>	<p>۴۳ ۴۴</p>
	<p>همچنان چشمه‌ای است در ولايت ری و رستمدار (ص ۲۸۱)</p>	

۴۵	در هندیان: در توابع فارس چاهی است در میان دو کوه از آنجا دودی برمیآید که هر پریده [شاید پرنده] که بر بالای آن چاه بگذرد از عذوق آن بمیرد (ص ۲۸۲)	هندیان: ضیعة بفارس بها بشر یخرج منها دخان یعلو ولا یتبها لأحد أن یقرها و اذا طار طائر فوقها سقطت محترقاً (ص ۱۵۲)
۴۶	چشمه رود خارخه پشبانکاره دوسه آسیاب آب از او برمی‌جهد سی سال جاری بود و سی سال دیگر دریند بود (ص ۲۸۲)	پیدا نشد
۴۷	چاه دبه عبدالرحمان عمقش بمقدار دو قامت بود و بوقت آنکه بآب احتیاج افتد خواه جهت زراعت و خواه جهت آسیابها آنجا روند و آب طلبند چندان آب که ایشان را کافی بود جاری گردد و چون بآب محتاج نباشند باز خشک گردد (ص ۲۸۳)	بثقریة عبدالرحمن بارض فارس، جافة القمر طول السنة حتی اذا اکان الوقت المعروف من السنة ینبع منها ماء یرتفع علی وجه الارض مقدار ما یدیر الرجا و یجری و ینتفع به فی سقی الزروع ثم یغور. (ص ۱۵۱)
۴۸	در میان بصره و اهواز رودی است که در بعضی اوقات چیزی بر شکل مناره از آن رود پیدا شود و از او آواز طبل و بوق آید (ص ۲۸۲)	نهر حصن المهدی: قال صاحب تحفة الثرائب: انه بین البصرة و الاهواز. فی بعض الاوقات یرتفع منه شبه منارة یسمع منها اصوات الطبل و البوق ولا یعرف احد سبب ذلك (ص ۱۳۹)
۴۹	از نقل سنان بن ثابت حرانی که زنی را دید که هر دو دست نداشت و همه کاری که بدست توان کردی او به پا کردی (ص ۲۸۳)	عین نهاوند: بقرب البحيرة المنتنة بأرمینیه... ان الحیوان یغوص فیها و به کلوم فقراه عن قریب قد اندملت قروحه و التحمت (ص ۱۴۶)
۵۰	در ارمنیه چشمه ایست آن را زراوند خوانند هر که در آب آن نشیند هر دملی و قرحه که بر بدن او باشد صحت پذیرد (ص ۲۸۴)	عین جبل ملطیة: ان بقرب ملطیة جبلاً فیہ عین یخرج منها ماء عذب غزیر شدید البیاض یشرّب الحیوان منه و لا یضره فاذا جرى مسافة سیرة ینمقد حجراً (ص ۱۴۵)
۵۱	در ملطیه روم چشمه ای است که چون آبش مسافتی برود سنگ گردد و خوردنش بزمستان مضر نیست (ص ۲۸۴)	عین النار: بین اقشهر و انطاکیة. حدثنی من رأها قال: اذا غمست فیها قصبه احتترت (ص ۱۴۸)
۵۲	در میان آتشهر و انطاکیه چشمه ای است که چون خشک گردد شهر بسوزد (ص ۲۸۴ و ۲۸۵)	عین شیر کیران: و هی من ضیاع مراغه، فیها عینان یغور منهما الماء و بینهما قدر ذراع، ماء احد هما فی غایة البرودة و ماء الاخری فی غایة الحرارة (ص ۱۴۶)
۵۳	دبه شیرگیران بولایت مراغه: دو چشمه است در پهلوی هم از یک آب در غایت سردی بیرون می آید و از دیگری از غایت گرمی چنانکه در هر دو دست نگاه نمی توان داشت (ص ۲۸۵)	

<p>پیدا نشد</p>	<p>۵۴ درو (آذربایجان، موغان، آران، شیروان) چشمه ایست که آن را وشله گویند هر که از آن آب بخورد هر چه در درونش غذا بوده در حال بیرون آید (ص ۲۸۵)</p>	
<p>جندق:</p> <p>قریه من اعمال مراغه یخرج منها حمام کثیر حدثنی بعض فقهاء مراغه انهم ارسلوا اليها رجلاً ليعرف حال الحمام فنزل في البئر حتى زاد الحبل على خصمائه ذراع ثم اخرج فأخبر انه لم ير من الحمام شيئاً و رأى في آخرها ضوءاً و شيئاً كثيراً من الحيوانات الموتى (ص ۱۵۰)</p>	<p>۵۵ دیه جندق از توابع مراغه:</p> <p>درو چاهی است درو کبوتران بسیار دام بر سر چاه افکندند و کبوتران را صید کنند عمق آن چاه زیادت از پانصد گز است فرو میروند و بروشتی رسد (ص ۲۸۵)</p>	
<p>عین آذربایجان:</p> <p>قال في تحفة الغرائب: بأذربيجان عين ينبع الماء منها و يتعقد حجراً و الناس يتخذون قالب اللبن و يصبون من ذلك الماء في و يصيرون عليه يسيراً و الماء في القالب يصير حجراً (ص ۱۴۴)</p>	<p>۵۶ محدود دیگر [احتمالاً خوی] چشمه ایست که ازو آب بیرون می آید و سنگ می شود بمرتبه که اگر در غالب خشت نهند خشتی سنگین ازو حاصل شود (ص ۲۸۵)</p>	
<p>احتمالاً همان ردیف ۶۱</p>	<p>۵۷ در کوه سمرقند چشمه ای است که به تابستان آبش یخ می بندد (ص ۲۸۶)</p>	
<p>جبل اسبیره:</p> <p>قال الاصطخری... هناک جبال... فيها حجر کله اسود مثل الفحم و یحترق مثل الفحم... فاذا احترق اشدّ بیاضاً و ماؤه يستعمل في تبييض الثياب (ص ۱۲۶)</p>	<p>۵۸ به کوه اسیره به ولایت فرغانه سنگیست چون انگشت می سوزد و آن را بدل فحم بکار می برند و رمادش بدل صابون باشد (صص ۲۸۶ و ۲۸۷)</p>	
<p>جبل النار:</p> <p>بارض ترکستان، فيه غار من دخله من الحيوانات يموت في الحال (ص ۱۳۷)</p>	<p>۵۹ جبل النار:</p> <p>در ترکستان کوهی است که آن را جبل النار خوانند در آن غاریست هر که در رود فی الحال بمیرد (ص ۲۸۷)</p>	
<p>نهر مکران</p> <p>عليه قنطرة من الحجر قطعة واحدة من عبر عليها يتقياً جميع ما في بطنه بحيث لا يبقى فيه شيء ولو كان الوفاء، كان هذا حالهم، فمن اراد من الناس القىء عبر على تلك القنطرة (ص ۱۴۲)</p>	<p>۶۰ در زمین مکران:</p> <p>رودی است بر آن قنطره ساخته اند هر که بر آن بگذرد شکمش از جمیع اغذیه پاک شود و ایشان را چون وقت مسهل خوردن باشد بر آنجا بگذرند (ص ۲۸۷)</p>	
<p>جبل سمرقند:</p> <p>قال صاحب تحفة الغرائب: جبل سمرقند فيه غار يتقاطر منه الماء في الصيف و يتعقد جمداً و في الشتاء يكون حاراً حتى لو أنّ احداً غمس يده فيه احترقت (ص ۱۳۲)</p>	<p>۶۱ بزمین سمرقند کوهیست و در آنجا غاری و در آن غار قطرات آب می چکید بهنگام گرما چنان سرد باشد که یخ می بندد و بوقت سرما چنان گرم که بیضه می پزد (ص ۲۸۷)</p>	
<p>پیدا نشد</p>	<p>۶۲ در ولایت تبت سنگ است خوش رنگ و صافی هر غریب که آن را ببند بی اختیار خندان بخندد چندان که هلاک شود و در مقیمان آن دیار تأثیری ندارد (ص ۲۸۷)</p>	

۶۳	پادشاه سنجاب از بهر نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دو سر داشت... (ص ۲۸۸)	پیدا نشد
۶۴	در ولایت اندلس به سر بیابانی که آن را وادی النمل خوانند بطلم مروی و اسبی از مس ساخته‌اند روی بآبادانی کرده... (ص ۲۸۸)	پیدا نشد
۶۵	کوه سم: جبهانی در کتاب خود آورده که به زمین ختن کوهی است آن را کوه سم خوانند جهت آنکه در آنجا دره‌ایست و جاده عام است از چین بجناب تبت بفر و رفتن و برآمدن در آن دره جاده معین کرده‌اند و بر آن طرف تمثالی نهاده اگر روندگان از آن جاده تجاوز نمایند از بخار زمین نفسشان بگیرد و هلاک شوند (ص ۲۸۷ و ۲۸۸)	جبل السم:
۶۶	در حمص شام کوهی است که آن را لبنان خوانند از همه نوع میوه هست خود روی و بی آنکه کسی آن را تیمار کند ثمره نیکو دارد اما طعم و بویش آنجا نیکو نبود و چون از آنجا بیرون برند و بر نهر الثلج بگذرانند بوی و طعم خوش بود (ص ۲۸۹)	جبل لبنان: مطل علی حمص، فيه الفواكه والزروع من غير ان يزرعها احد، يأوي اليه الابدال لماقيه من القوت الحلال وفي تفاحه اعجوبة و هي ان يحمل من الشام و لا رائحة له حتى يتوسط نهر الثلج فاذا توسط النهر فاحت رائحته (ص ۱۳۶)
۶۷	در کوه واسط بزمین اندلس غاریست و درو شکافی و در آن شکاف سواری از آهن هرگاه لمس دست بنی آدم بدان سوار رسد غائب شود و چون دست بازگیرند پیدا گردد و اگر در حصول آن مبالغه نمایند آتش از آن شکاف بیرون آید و تا سرکه فراوان برو نزنند ساکن نشود (ص ۲۸۹)	جبل واسط: قال احمد بن عمر المذري انه بالاندلس بقرب سدونة في هذا الجبل كهف فيه شق و في الشق فأس حديد متعلق تراه العيون و تناله الايدي و من اراد اخراجه لم يطق بذلك و اذا رفعته اليد ارتفع و غاب في الشق ثم يعود الى حاله. ذكر بعض مشايخ بسدونة ان بعض الناس اوقد ناراً عظيمة على هذه الصخرة و رش عليها الخلل لتفتح الصخرة و يخرج الفأس لما افاد شيئاً (ص ۱۳۷)
۶۸	در زمین اندلس رودی است که آن را نهر السبت خوانند زیرا جز شنبه گذر ندهد (ص ۲۸۹)	پیدا نشد
۶۹	در ملک اسکندریه چشمه‌ایست درو صدفها و او را موسمیست که در آن هنگام که صدف از آن چشمه بردارند و بپزند و با عرق بخورند از علت جذام خلاص یابند (ص ۲۸۹)	عین اسکندریه: عین مشهورة فيها نوع من الصدف يطبخ و يؤكل لحمه و يشرب حرقه ينفع من الجذام و يبرئه و يوجد فيها كل وقت لا يخلو عنه شيء من الاوقات (ص ۱۴۴)
۷۰	در ملک مکه به ولایت شام چشمه‌ای است که آن را عین البقر خوانند... (ص ۲۸۹)	پیدا نشد
۷۱	در حدود بیت المقدس چشمه‌ای است که آن را زغر خوانند و	عین زغر:

<p>على طرف البحيرة الممتدة بينها وبين بيت المقدس ثلاثة ايام و «زعر» اسم بيت لوط عليه السلام و هي العين التي جاء ذكرها في حديث الجساسة و عدوها من اشراط الساعة (ص ١٢٦)</p> <p>قال ابو حامد الاندلسي: بقرب غرناطة من ارض الاندلس كنيسة عندها عين ماء و شجرة زيتون يخرج الناس اليها في يوم معلوم من السنة يقصدونها و اذا طلعت الشمس في ذلك اليوم فاضت تلك العين بماء كثير و يظهر على الشجرة زهر الزيتون ثم يتعقد زيتوناً و يكبر ويسود في يومه و يأخذ من ذلك الزيتون من قدر على اخذه و كذلك يأخذون من ماء تلك العين للتداوي و هذا الحديث قرأته في كتب عديدة (ص ١٢٧)</p>	<p>به دختر لوط پیغمبر عم که همین نام داشته بود منسوب است... نقلست که در آخر الزمان آن چشمه خشک شود و آن نشان درست باشد از ظهور قیامت (ص ٢٩٠)</p> <p>در صحرای غرناطه به ولایت اندلس کنیسه ایست و در پیش آن درخت زیتون و چشمه در هر سال یکروز آبی از آن چشمه بیرون می آید و درخت را سقی کرده همان روز درخت مشمر شود و بردهد و اهل آن کنیسه را آن زیتون یک سال کفاف بود و آن آب از بهر تداوی بردارند و دیگر روز هیچ آب نبود (ص ٢٩٠)</p>	<p>٧٢</p>
<p>عين ناطول: فيه غار و في الغار عين ينبع الماء منها و يتقاطر على الطين فيصير ذلك الطين قاراً [شاید تصحیف ناراً] (ص ١٢٨)</p> <p>جبل اندلس: على جبل من جبالها عينان بينهما مقدار شبرين ينبع من احدهما ماء شديد الحرارة و من الاخرى ماء بارد شديد البرد (ص ١٢٧)</p>	<p>در قاطون از توابع مصر چشمه ایست آبی ازو برمی آید قطرات آن که بر زمین می افتد آتش می نماید (ص ٢٩٠)</p> <p>برکوه اندلس در پهلوی هم دو چشمه است چنانکه مابین هر دو سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون آید چنانکه گوشت بپزد و از یکی آب سرد چنانکه یخ میندود (ص ٢٩٠)</p>	<p>٧٣</p> <p>٧٤</p>
<p>جبل طاهر: بارض مصر. قال صاحب تحفة الغرائب: على هذا الجبل كنيسة فيها حوض، يجرى من الجبل ماء عذب الى ذلك الحوض و يسمى ذلك الماء الطاهر. فاذا امتلأ الحوض ينصب الماء من جميع جوانبه فاذا ورد الحوض جنباً او حائضاً وقف الماء و لا يجرى حتى يراق ما في الحوض و ينطق تنظيفاً جيداً و بعد ذلك يجرى الماء (ص ١٢٤)</p>	<p>در زمین مصر کوه است که آن را کوه طاهر می خوانند از آنجا آب شیرین بیرون می آید و در حوض جمع می شود و بهمه جوانب روان می گردد اگر جنب یا حایض بکنار آن حوض رسد آب باز ایستد و تا آن کس دور نشود آن آب که در حوض باشد بیرون نریزد و آب روان نشود (ص ٢٩٠)</p>	<p>٧٥</p>
<p>عين مينة هشام: و هي قرية بارض طبرية. حكى الثعالبي ان بها عيناً يجرى ماؤها سبع سنين دائماً ثم ينقطع سبع سنين دائماً... و هكذا و ذلك معروف (ص ١٢٧)</p>	<p>در ديه مینه هشام در ولایت طبریه شام هفت چشمه آب است هفت سال متواتر آبش جاری باشد و هفت سال متواتر در بند بود و هرگز این صورت برنگردد (ص ٢٩٠ و ٢٩١)</p>	<p>٧٦</p>
<p>جبل صقلية: هو جبل في وسط بحر المغرب، قال الحسن بن يحيى في تاريخ صقلية انه جبل مطل على البحر، ذروته ثلاثة ايام، فيه اشجار كثيرة... و في اعلاه منافس يخرج منها النار والدخان... و على قلة هذا الجبل السحاب والثلوج و الامطار ابدأ صيفاً و</p>	<p>صاحب تاریخ صقلیه آورده که در آن ملک کوه عظیم بلند است قله اش هرگز از برف خالی نیست بر آن قله معادن کبریت است و در روز از آنجا دودی مشاهده کنند و در شب آتش و این آتش و برف هرگز از آن قله خالی نبود (ص ٢٩٣)</p>	<p>٧٧</p>

<p>ششاءاً (ص ۱۳۲) جزیره الحیات:</p> <p>جزیره امتلأت من الحیات... والحیات فی وسطها لا یقدر احد أن یضع رجله علی الارض لکثرة ما فیها من الحیات الملتفة بعضها علی بعض و فیها طیور کثیرة والحیات لاتمرض لبیض الطیور و فراخها... الحیات لاتوذی احدأ من الناس. (ص ۱۱۱ و ۱۱۲)</p>	<p>۷۸ در بحر خزر جزیره ایست و درو ماران بیشمار چنانکه زمین از ایشان پوشیده شد و ایشان بر سر هم افتاده مرغان بر فراز ایشان بیضه می نهند و بچه می آورند و مارانرا قدرت آن نه که هیچ آسبسی به بیضه و بچه آن مرغان رسانند و هر آدمیرا که از آن بیضه و بچه و مرغان چیزی همراه بود هیچ مار او را زخم نتواند زد (ص ۲۹۴)</p>
<p>پیدا نشد</p>	<p>۷۹ از آن روی در بند در میان دو درخت چشمه ای است آن را عین الثواب خوانند... (ص ۲۹۴)</p>
<p>پیدا نشد</p>	<p>۸۰ در بلغار استخوانهای قوم عاد دیدم کله سر چند قبه و دندان را بمرض شبری... (ص ۲۹۴)</p>
<p>نهر اقل:</p> <p>ذکر احمد بن فضلان رسول المقتدر بالله إلى بلغار قال لما وصلت الی بلغار سمعت ان عندهم رجلاً عظیم الخلقه... طوله اثنا عشر ذراعاً ورأسه اکبر ما یکون من القدر وانفه اطول من شبر و عیناه عظیمتان و کل اصبع منه شیر... فمر فونی ان هذا الرجل من بأجوج و مأجوج... (ص ۱۳۸)</p>	<p>۸۱ در بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد بالاش زیادت از هفت گز و قوت و اعضاء درخور آن و صاحب بلغار او را پیشوای لشکریان خود کرده بود و فراخور او سلاحها ساخته و او تنها زیادت از هزار مرد یزدی (ص ۲۹۴)</p>
<p>قال صاحب تحفة الغرائب: بارض اسفار نهر یجری الماء فیہ سنة ثم ینقطع ثمانی سنین ثم یعود فی التاسعة ثم ینقطع ثمانی سنین... وهكذا دأبه (ص ۱۳۸)</p>	<p>۸۲ در ولایت اسفار جوی آبی است که یکسال روان باشد و هشت سال در بند و باز نهم سال روان شود ولایزان چنین باشد. (ص ۲۹۴ و ۲۹۵)</p>
<p>پیدا نشد</p>	<p>۸۳ از شافعی مرویست که در ولایت یمن دیدم زنی بچه آورد و بزرگ شد نیمه زیرین... (ص ۲۹۵)</p>
<p>پیدا نشد</p>	<p>۸۴ در ولایت صفا کوهی و بر آنجا دو کوشک ساخته اند که در شب همچون دو کوکب فروزان... (ص ۲۹۵)</p>
<p>قال صاحب تحفة الغرائب: بارض الهند جبل علیه صورة اسدین و الماء ینخرج من فمهما فیصیر ساقیتین و علیهما شرب قرینین... علی کل ساقیه قرية. فوتمت بین القرینین خصومة علی الماء فکسروانم احدی الصورتین فانقطع ماؤه و خربت القرية و الله اعلم (ص ۱۳۷)</p>	<p>۸۵ در ملک هند صورت دو شیر ساخته اند و آب از دهان ایشان بیرون می آید و بر آن آنها دو دیه معمور بودی یکی دیه بتصور آنکه آب ایشان زیادت شود دهان شیر دیگر را شکستند آب باز ایستاد و آب ایشان هیچ زیادت نشد و اهل دیه دیگر برفتند و بمکافات دهان شیر دیگر را بشکستند آن آب نیز باز ایستاد و بشومی جهل هر دو دیه خراب شد (ص ۲۹۵)</p>
<p>عین العقاب:</p> <p>قال صاحب تحفة الغرائب: بارض عین علی رأس جبل اذا هزم</p>	<p>۸۶ بزمین هند چشمه ایست که آنرا عین العقاب خوانند جهت آنکه چون عقاب پیر و ضعیف شود در آنجا غوطه زند پڑهای کهن</p>

<p>المقاب تأتي به فراخه الى هذه العين و تغسله فيها ثم تضعه في شعاع الشمس، فان ريشه يتساقط عنه و ترجع اليه القوة والشباب (ص ١٤٦)</p> <p>جبل شكران:</p>	<p>ببفکند و پرنو در آورد و قوت جوانی آورد (ص ٢٩٥)</p>	<p>٨٧</p>
<p>بارض شكران. هو جبل لست ادري انه بالاندلس او بالمين على قلته شبه مسرحة من الحجر في كل سنة لايري ثلاث ليال على تلك المسرحة سراج مضئ ولايقدر احد على الصعود الى مكان المسرحة لهبوب الريح العاصف لانه عند وصوله الى نصف الجبل ترميه الريح و في الليلة التي يرى فيها السراج على المسرحة يرى في منارها شبه طاووس على تلك المسرحة و لاعلم للناس بحقيقة ذلك، (ص ١٣٣)</p>	<p>کوه شكران:</p> <p>بيمن يا باندلس کوهی عظیم است و بر راه قلّه آن بادی هایل دهد چنانکه مجال برو رفتن ندهد و بر آن قلّه در روز صورت طاوس مشاهده کنند و در شب روشنی آتش و حقیقت آن کس معلوم نکرده (ص ٢٩٥)</p>	<p>٨٨</p>
<p>پیدا نشد</p> <p>ما ذكره ابو حامد: رأيت في هذا البحر جبلاً... و في سنام ذلك الجبل شق طويل يخرج منه الماء و يوجد في ذلك الماء سناج (٩) الدائق من الصفر و ربما يكون اكبر أو اصغر (ص ١١١)</p>	<p>در بحر هند، حیوانی است که از دریا بیرون می آید و بر صحرا چرا می کند</p> <p>در بحر خزر جزیره ایست برو چشمه از سنگ بیرون می آید و در میان آب آن چشمه روی پاره ها بوزن دانگی و نیم دانگی میباشد (ص ٢٩٦)</p>	<p>٨٩</p>
<p>قال سلام الترجمان رسول الخليفة الى ملك الخزر: اقامت عند ملك الخزر اياماً و رأيت انهم اصطادوا سمكة عظيمة جداً و جذبوها بالحبال فانفتحت اذن السمكة و خرجت منها جارية بيضاء، حمراء طويلة الشعر حسنة الصورة فأخرجوها الى البر وهي تضرب وجهها وتتنف شعرها و تصيح و قد خلق الله تعالى في وسطها غشاء كالثوب الصفيق من سرتها الى ركبتيها كانه ازار مشدود على وسطها، فامسكوها حتى ماتت (ص ١١٢)</p>	<p>در بحر خزر بهنگام حکومت واثق خلیفه صاحب سریر بحضور سلام ترجمان که بجهت تفحص احوال سدّ یا جوج و مأجوج رفته بود بشکار دریا رفت ماهی بزرگی را صید کردند در اندرون او کنیزکی صاحب جمال یافتند بی پیراهنی و شلواری هم از پوست آدمی تا زانوی او و دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و بعد از زمانی بمرد (ص ٢٩٦)</p>	<p>٩٠</p>
<p>بئر قنصوره:</p> <p>و هي جزيرة بارض الهند يجلب منها الكافور القنصوري، فيها صنف من السمك اذا اخرجته من البئر يصير حجراً صلداً (ص ١٥٠)</p>	<p>در جزیره قنصور بهند جایی است و در آنجا ماهیان اند و چون ایشان را از آنجا بیرون آرند سنگ خارا شوند و در ایشان حیوانیت نماید (ص ٢٩٦)</p>	<p>٩١</p>
<p>... و بصطادون من البحر [بحر هند] حیواناً علی شکل السرطان و هذا الحيوان اذا خرج الى البر صار حجراً صلداً (ص ١٠٠)</p>	<p>در بحر هند سرطان است تا در آبست از گوشت است و چون از آب بیرون آید سنگ باشد و درو حیوانیت نمینماید (ص ٢٩٦)</p>	<p>٩٢</p>
<p>پیدا نشد</p>	<p>در جزیره صقلیه ببحر مغرب چشمه کبریت است بشب از دور روشنی دهد (ص ٢٩٧)</p>	<p>٩٣</p>
<p>پیدا نشد</p>	<p>در جزیره کله هم بیبحر فرنگ درختان اند... (ص ٢٩٧)</p>	<p>٩٤</p>

پیدا نشد	در جزیره ابرینا ببحر فرنگ... (ص ۲۹۷)	۹۵
پیدا نشد	در همان جزیره [ابرینا] در آن بحر [فرنگ] کوهیست از آنجا... (ص ۲۹۷)	۹۶

۱۹. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۴۸۳: تاریخ‌الادب الجغرافی العربی، ج ۱ / ۳۹۸
۲۰. تاریخ‌الادب الجغرافی العربی، ج ۱ / ۳۹۸: نزهة القلوب مقدمة انگیسی لسترنج، ص ۱۱۱ X
۲۱. نزهة القلوب مقدمة انگیسی لسترنج، ص ۷ X
۲۲. تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی، صص ۸۷ و ۸۸
۲۳. نزهة القلوب ص ۲۴
۲۴. همان، مقدمة انگیسی لسترنج، ص ۱۷ X
۲۵. نزهة القلوب، همان، همان ص
۲۶. نزهة القلوب مقدمة انگیسی لسترنج، ص ۱۱۱ X: تاریخ گزیده، مقدمة ادوارد براون، ص / هـ /
۲۷. نزهة القلوب مقدمة انگیسی لسترنج، ص ۱۱۱ X: تاریخ گزیده، مقدمة ادوارد براون، ص / هـ /
۲۸. نزهة القلوب مقدمة انگیسی لسترنج، ص ۱۷ X
۲۹. همان، ص ۱۱۱ X
۳۰. کشف الظنون، ج ۲ / ۱۹۴۵
۳۱. مدخل تاریخ شرق اسلامی / ۳۰۱
۳۲. خدمات مسلمانان به جغرافیه، ص ۵۵: تاریخ‌الادب الجغرافی العربی، ج ۱ / ۳۹۸
۳۳. تاریخ‌الادب الجغرافی العربی، ج ۱ / ۳۹۸
۳۴. خدمات مسلمانان به جغرافیه، ص ۵۵
۳۵. تاریخ‌الادب الجغرافی العربی، ج ۱ / ۳۹۸
۳۶. نزهة القلوب ص ۱
۳۷. همان، ص ۱۴۵. در ذکر ولایت نیمروز، طیس از اقلیم سوم و قاین از اقلیم چهارم معرفی شده است.
۳۸. همان، در بسیاری از صفحات
۳۹. همان، به ترتیب در صفحات ۱۲، ۳۶، ۳۶، ۷۸

پی‌نوشتها:

۱. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۴۸۳
- ۲ و ۳. تاریخ گزیده، مقدمة ادوارد براون، صفحه / هـ /
۴. نزهة القلوب / ص ۴۸
۵. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۴۸۳
۶. تاریخ گزیده، مقدمة ادوارد براون، صفحه / هـ /
۷. خدمات مسلمانان به جغرافیا / ۵۵
۸. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۴۸۳
۹. نزهة القلوب ص ۲۹
۱۰. همان، ص ۲۸۳
۱۱. همان، ص ۲۸۵
۱۲. همان، صص ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۱۰ (در مورد ص ۲۱۰، مستوفی حدیثی را از عجائب‌المخلوقات به نقل از علی (ع) نقل می‌کند که در متن اصلی با جمله دعائی (رضی‌الله‌عنه) (عجائب‌المخلوقات / ص ۱۴۱) از علی (ع) یاد شده است و مستوفی آن را به «علی (ع)» تغییر داده است. روشن است که تعبیر نخست نزد اهل سنت و تعبیر دوم نزد شیعیان رواج دارد)
۱۳. همان، ص ۱۰۴ (در بحث از صفین، از علی (ع) با عبارت «کرم‌الله‌وجهه» یاد کرد. و کشته‌های هر دو طرف جنگ را شهید دانسته است. البته احتمال دارد این جملات را عیناً از رساله ملکشاهی نقل کرده باشد)
- ۱۴ و ۱۵. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۴۸۳
۱۶. تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر، ج ۲ / ۴۱۰
۱۷. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۴۸۳ و تاریخ گزیده، مقدمة ادوارد براون، صفحه / هـ / و تاریخ‌الادب الجغرافی العربی، ج ۱ / ۳۹۸
۱۸. خدمات مسلمانان به جغرافیا / ۵۵

فروشگاه میراث مکتوب

تنها مرکز تخصصی عرضه متون کهن ایرانی و منابع ایران‌شناسی در تهران

تهران، مقابل دانشگاه تهران، مجتمع فرهنگی فروزنده

تلفن: ۶۹۵۵۸۹۵